

شکوفندگی انسانی از دیدگاه فوت با نظر به آراء ارسطو

دکتر مجید ملایوسفی

استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی

سکینه افلاطونی

کارشناس ارشد اخلاق اسلامی دانشگاه قم

چکیده

اخلاق فضیلت ارسطویی اخلاقی غایتگرا بود، بدین معنی که هدف از کسب فضایل اخلاقی را دستیابی انسان به سعادت یا *اودایمونیا* می‌دانست. بهترین تعبیری که از اودایمونیا صورت پذیرفته است شکوفندگی/انسانی است که محور اصلی اخلاق ارسطو و نیز فیلسوفان معاصر قائل به اخلاق فضیلت را شکل می‌دهد. تحلیل ارسطو از شکوفندگی انسانی که در بافتی زیست‌محور صورت می‌گیرد، مبتنی بر مفهوم *ارگون* یا *کارکرد* است. از این حیث ارسطو در توصیف شکوفندگی انسانی بر کارکرد خاص انسان تکیه می‌کند. از نظر ارسطو کارکرد خاص انسان نمی‌تواند صرفاً در تغذیه، رشد و تولید مثل خلاصه شود، زیرا انسان در داشتن این ویژگیها با گیاهان و حیوانات مشترک است. پس آنچه باقی می‌ماند فعالیت عقلانی است که مختص انسان بوده و این فعالیت می‌باید با بهترین و کامل‌ترین فضیلت سازگار باشد. فیلیپا فوت، یکی از مهمترین فیلسوفان اخلاق فضیلت معاصر، تحلیلی از شکوفندگی انسانی به واسطه کسب فضایل اخلاقی ارائه می‌دهد که علیرغم تشابهات فراوان، اختلافهای مهمی با تحلیل ارسطویی دارد. فوت در تحلیل خودش از شکوفندگی انسانی در نسبت با ارسطو بیش از حد بر جنبه زیست‌شناختی انسان تکیه می‌کند و لذا از سایر ویژگیهای اختصاصی انسان غفلت می‌ورزد. این امر موجب بروز اشکالات و ابهاماتی در تحلیل فوت از شکوفندگی انسانی شده و در نتیجه نقدهای جدی‌ای را متوجه دیدگاههای اخلاقی وی می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: ارسطو، فیلیپا فوت، شکوفندگی انسانی، سعادت‌گرایی، فضایل اخلاقی،

اخلاق فضیلت.

مقدمه

ارسطو در مباحث اخلاقی خویش از غایت نهایی افعال انسان به *eudaimonia*^۱ (اودایمونیا) تعبیر می‌کند که مشتق از دو عبارت *eu* به معنای خیر و *daimon* به معنای نفس یا روح است. این اصطلاح در زبان انگلیسی به *happiness* ترجمه شد که ترجمه دقیقی برای آن نیست، چرا که *happiness* دلالت بر لذت یا *امیال/رضای* دارد، در حالی که از نظر ارسطو و نیز افلاطون لذت نمی‌تواند غایت نهایی حیات انسان باشد. ارسطو در تبیین مفهوم اودایمونیا چنین بیان می‌دارد که انسانها در این عالم به شیوه‌ای متفاوت از حیوانات عمل می‌کنند، زیرا آنها بر خلاف حیوانات موجوداتی عاقل (*rational*) هستند. به عبارت دیگر انسانها دارای کارکردی متفاوت از کارکرد حیوانات هستند. در نتیجه از نظر ارسطو مفهوم *ergon* که در زبان انگلیسی به *function* (کارکرد) ترجمه گشته است، مولفه اصلی *eudaimonia* را شکل می‌دهد. از این حیث به نظر می‌آید بهترین عبارتی که می‌توان در زبان انگلیسی برای اصطلاح *eudaimonia* آورد اصطلاح *human flourishing*^۲ باشد که در زبان فارسی به شکوفندگی انسانی^۳ ترجمه گشته است (Parry, 1992, 333).

امروزه مفهوم شکوفندگی انسانی، محور اصلی مباحث فیلسوفان قائل به اخلاق فضیلت محور را شکل می‌دهد. یکی از مهمترین این فیلسوفان در عصر حاضر خانم فیلیپا فوت^۴ است که در مباحث اخلاقی‌اش به تفصیل به بحث فضایل و ارتباط آن با شکوفندگی انسانی پرداخته است. از یک حیث می‌توان دیدگاه فوت در باب شکوفندگی انسانی را توضیح و تفسیر دیدگاه ارسطو در این خصوص دانست، چرا که برای مثال فوت نیز همانند ارسطو غایت و هدف نهایی حیات انسان را رسیدن به اودایمونیا یا شکوفندگی می‌داند. همچنین شکوفندگی برای او همچون ارسطو به معنای تحقق کامل قابلیت‌های انسان و فعلیت یافتن همه امکانات اوست. با این حال دیدگاه فوت از برخی جهات اختلاف‌های مهمی با دیدگاه ارسطو دارد. بر این اساس در نوشتار حاضر تلاش شده تا ضمن بیان مولفه‌های اصلی دیدگاه فوت در باب شکوفندگی انسانی، به وجوه تشابه و اختلاف دیدگاه وی با دیدگاه ارسطو در این موضوع پرداخته شود.

ارسطو و شکوفندگی انسانی

اودایمونیا یا سعادت یکی از مفاهیم محوری و از نظر برخی محور اصلی مباحث فلسفه اخلاق است (Griffin, 1998, 226). در مباحث اخلاقی بحث از سعادت، متوقف بر نوع گرایش ما نیست. از این رو بیشتر نظریه‌های اخلاقی به گونه‌ای با مفهوم سعادت در ارتباط هستند. با

این حال بیشترین توجه به سعادت و مباحث مرتبط با آن از سوی فیلسوفان غایت‌گرا صورت گرفته است. بحث اصلی سقراط، افلاطون و ارسطو و نیز متفکران بعدی در اخلاق، متمرکز بر سعادت است و هدف فلسفه اخلاق این افراد، بیان مفهوم سعادت و مفاهیم مرتبط با آن و چگونگی رسیدن به سعادت و شرایط آن است. از این رو برخی از نویسندگان مدعی شده‌اند که فلسفه اخلاق یونانی، به طور کلی سعادت‌گراست (کوپر، ۱۳۷۸، ۴۳).

برجسته‌ترین مفسر اودایمونیا یا سعادت در سنت فلسفه غرب ارسطو است. از نظر وی اودایمونیا غایت اعلا و برتر حیات بشر است. از دید ارسطو هر فردی اولاً موافق این امر است که اودایمونیا «خیر اعلاى انسان» است و ثانیاً اینکه اودایمونیا به معنی «خوب عمل کردن» و «خوب زندگی کردن» است. با این حال در خصوص اینکه «زندگی خوب» و «عمل خوب» چیست اختلاف نظرهای جدی وجود دارد. بسیاری از نظریه‌های مطرح در دوره باستان به پرسش از چگونگی ساختار «زندگی خوب» مربوط می‌شدند. برای مثال اینکه آیا فضایل برای حیات ما کافی هستند یا خیر؟ یا این پرسش که آیا خیرهای بیرونی برای سعادت ضرورت دارند یا نه؟ یک نظریه موفق در این خصوص باید بتواند به این پرسش‌ها و پرسشهایی از این دست پاسخ دهد و از نظر بسیاری از متفکران، نظریه ارسطو این قابلیت را داراست.

جملات آغازین /اخلاق نیکو ماخوس به روشنی مضمون اصلی فلسفه اخلاق ارسطو را مشخص می‌کند. فلسفه اخلاق وی، همانند متافیزیک و فلسفه طبیعی‌اش نظریه‌ای غایت‌محور است که هدفش ربط دادن مفاهیمی چون طبیعت، کارکرد و هدف به مفهوم زندگی خوب است. از نظر ارسطو «هر فنی و هر پژوهشی و بر همین وجه هر عملی و هر فعالیتی ظاهراً متوجه خیری است و به همین دلیل خیر را به درستی چیزی دانسته‌اند که غایت همه امور است» (اخلاق نیکو ماخوس، ۱۳۷۸، آ ۱۰۹۴). همچنین از نظر ارسطو هر فعالیت انسانی هدف و مقصود خاص خود را دارد. این اهداف به نوبه خود وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف دیگر هستند. این مطلبی است که همه می‌پذیرند و به آن اذعان دارند، اما ارسطو پا را فراتر نهاده و بیان می‌دارد یک خیر برتر یا غایی هست که همه فعالیت‌های بشری متوجه آنند و در نهایت رو به سوی آن دارند؛ آن غایت /ودایمونیا است که از آن تعبیر به سعادت شده است. طبیعتاً می‌توان این پرسش را مطرح کرد که چرا ارسطو قائل به یک خیر غائی است که همه فعالیت‌های دیگر رو به سوی آن دارند؟ پاسخ وی این است که «اودایمونیا یگانه چیزی است که همواره فی نفسه مطلوب است و هرگز به خاطر چیز دیگر خواسته نمی‌شود و خود بسنده است» (همان، آ ۱۰۹۷).

از نظر ارسطو برای ارائه توصیف دقیق تر سعادت باید نخست /رگون انسان، یعنی کارکرد خاص او را مشخص کنیم. هنرمندان، نجاران، کشاورزان و... کار یا کارکرد خاص خود را دارند. تمامی اعضای بدن از قبیل چشم‌ها، دست‌ها، پاها و... نیز کارکرد مخصوص خود را دارند. پس عجیب خواهد بود اگر انسان کارکرد ویژه و مخصوص به خود را نداشته باشد. ارسطو برای نشان دادن کارکرد خاص انسان، به نظریه زیست‌شناسی تکاملی‌اش درباره گیاهان و جانوران، باز می‌گردد. همانطور که غایت اسب در خوب دویدن و غایت دانه بلوط در تبدیل شدن به درخت بلوط تنومند است، غایت انسان هم باید با توجه به ساختار بیولوژیک او تعریف شود. اما کارکردی که مختص انسان است نمی‌تواند صرفاً در زندگی تغذیه‌ای، رشد و تکثیر و تولید مثل‌اش خلاصه شود، زیرا انسان در داشتن این خصوصیات با گیاهان و حیوانات مشترک است. پس آنچه باقی می‌ماند فعالیت عقلانی است که مختص انسان است.

از دیدگاه ارسطو « این فعالیت خاص عقلانی باید با فضیلت سازگار باشد و اگر فضیلت بیش از یکی است، باید با بهترین و کاملترین فضیلت سازگار باشد»: (همان، آ ۱۰۹۸). اما فضیلت (آریته) شرط کافی برای زندگی خوب نیست، زیرا ارسطو قبول دارد که می‌توان صاحب فضیلت بود ولی ساعت‌مند نبود (همان، ب ۱۰۹۵). در عین حال فضیلت شرط لازم و ضروری برای زندگی خوب است و انسان نمی‌تواند بدون فضیلت، سعادتمند باشد. البته باید در نظر داشت که دامنه معنایی فضیلت بسی گسترده‌تر از معنای تنگ و محدود «خوبی اخلاقی» است. فضیلت یا آریته اشاره به کیفیاتی دارد که سبب می‌شود فردی در نوع خود خوب و برتر به شمار آید. فیلسوفان یونانی حتی از آریته اسب‌ها یا سگ‌های شکاری سخن به میان می‌آوردند،^۵ موجوداتی که قطعاً فیلسوفان یونانی برایشان فضیلت اخلاقی قائل نبودند. وقتی این واژه در مورد انسان به کار می‌رود، مجموعه‌ای از ویژگی‌ها را دربرمی‌گیرد که انسان را در مقام انسان بودن سرآمد و برتر می‌کند. البته این ویژگی‌ها، صرفاً ویژگی‌هایی نیستند که ما فضایل اخلاقی می‌نامیم، هر چند در متون اخلاقی از جمله در اخلاق نیکو ماخوس این معنا نیز مد نظر است.

در ادامه ارسطو بیان می‌دارد که «چون سعادت (اودایمونیا) فعالیت روحانی مطابق فضیلت کامل است، پس ما باید ماهیت فضیلت را مورد بحث قرار دهیم؛ زیرا شاید بدین ترتیب بهتر پی به ماهیت سعادت ببریم» (همان، آ ۱۱۰۲). از نظر ارسطو فضایل انسانی بر دو نوع‌اند: عقلانی و اخلاقی، که به ترتیب مربوط به بخش‌های عقلانی و غیر عقلانی نفس می‌شوند. بخش غیر عقلانی نفس منشا تمناها و انگیزش‌های انسان برای انجام عمل است. پس یک قوه یا یک بخش از نفس ما قواعد عمل و بخش دیگر آن هدف‌های عمل را معین می‌کند. فضایل عقلانی از

طریق تعلیم و تربیت به دست می‌آیند، حال آنکه فضایل اخلاقی حاصل عاداتند. ارسطو نخست به بحث درباره فضایل اخلاقی می‌پردازد. از نظر وی این فضایل طبیعی هستند، یعنی ذاتی و مادرزادی نیستند، بلکه همچون مهارت‌های دیگر اکتسابی هستند و با تمرین و ممارست جا می‌افتند، «زیرا چیزهایی را که باید بیاموزیم تا بتوانیم انجامشان دهیم، با انجام دادنشان می‌آموزیم، مثلاً با انجام کار شجاعانه است که شجاع می‌شویم» (همان، ب ۱۱۰۳ – آ ۱۱۰۳). بنابراین تعلیم و تربیت و حتی قانون‌گذاری برای فراهم آوردن شرایط و محیط لازم برای کسب عادات اخلاقی امری جایز و ضروری است. از نظر ارسطو صرف مشاهده اعمال خوب از کسی دلیلی کافی برای خوب بودن او نیست (همان، آ ۱۱۰۵). او باید بداند که این اعمال خوبند و آگاهانه این اعمال را برگزیند و اینکه عمل او باید نشأت گرفته از منشی (character) استوار و تغییرناپذیر باشد.

تبیین ارسطو از ماهیت فضیلت دو بخش دارد. بخش نخست همان آموزه معروف حد وسط است و بخش دوم، نقشی است که فضیلت عقلانی در شکل دادن به فضایل اخلاقی ایفا می‌کند. فضایل و رذایل ویژگی‌هایی از منش هستند که در افعال و اعمال ما چهره می‌نمایند. همچنین فضیلت، انتخاب مسیری در عمل است که در میانه زیاده روی و سرکوب محض امیال طبیعی قرار می‌گیرد. انتخاب این مسیر میانه باید در مهارت یک اصل عقلانی (لوگوس) باشد. این اصل عقلانی را شخصی که صاحب حکمت عملی (phronesis) است می‌تواند معین کند.

از نظر ارسطو خیر نهایی انسان، فعالیت عقلانی است که مطابق با فضیلت باشد. از آنجا که خیر انسان در به کارگیری والاترین قدرتهاست، پس خیر انسان در فعالیت متفکرانه فیلسوف نهفته است. ولی از آنجا که ما دائماً در حال تأمل فلسفی نیستیم، ارسطو به ناچار می‌پذیرد که «در درجه دوم، زیستن براساس آن فضیلت دیگر (فضیلت اخلاقی) نیز سعادت است، زیرا فعالیت براساس فضایل اخلاقی با موقعیت انسانی ما سازگار است» (همان، آ ۱۱۷۸). ظاهراً فضیلت اخلاقی برای ارسطو نقشی دوگانه دارد؛ یعنی هم وسیله‌ای است که انسان با آن به زندگی متفکرانه می‌رسد و هم جایگزینی برای زندگی متفکرانه است (اوکانر، ۱۳۷۷، ۳۶-۴۰).

از نظر ارسطو هر کس باید خیر یا شکوفندگی خودش را دنبال کند. وی تأکید می‌کند که ایده اصلی اخلاق، سعادت فردی است. در نتیجه هر انسانی مسئول سعادت خویش بوده و التزام طبیعی برای سعادت‌مند شدن دارد. از نظر وی شکوفندگی انسانی وقتی حاصل می‌شود که شخص کاری را که باید انجام دهد، همان کاری باشد که می‌خواهد انجام دهد. بنابراین هر شخص باید تلاش‌های خود را در جهت تعقیب و پیگیری خیرهای خود سامان‌دهی کند. اما از

آنجایی که تلاش‌های انسان در این زمینه ممکن است بی‌نتیجه بوده یا شکست بخورد، هر شخص باید با مناسب‌ترین خیر خویش در ارتباط باشد تا موفقیت را کسب کند (Yankins, 2003. 133).

فوت و شکوفندگی انسانی

از نظر فوت فضایل اخلاقی به عنوان ویژگی‌های خاص انسان، مستقیماً با شکوفندگی او در ارتباطند؛ این شکوفندگی به نوبه خود با سعادت نوع انسان در ارتباط است. فوت علیرغم اذعان به دیدگاه پیتر گیچ مبنی بر اینکه فضایل اخلاقی برای انسان همانند نیش برای زنبور عسل ضروری‌اند، بیان می‌دارد که خیر انسان باید متفاوت از خیر گیاهان و جانوران تلقی شود، چرا که خیر این دو صرفاً در شیوه ارزیابی مشترک است.

از نظر فوت آنچه که برای اخلاق در ارتباط میان فضیلت و سعادت غامض و مشکل ساز می‌نماید، بیشتر ناشی از این ایده است که از یک سو سعادت عبارت است از خیر انسان و از سوی دیگر سعادت می‌تواند از طریق افعال شر نیز به نحوی موفقیت آمیز حاصل آید. فوت با مک داوول موافق است که مافهمی از واژه سعادت داریم که نزدیک به مفهوم اودایمونیا در ارسطو است که همان عمل کردن در انطباق با فضایل است. در عین حال فوت این همانی زندگی سعادت‌مندان و زندگی فضیلت‌مندان را که سقراط، افلاطون و داوول بدان معتقدند، رد می‌کند. از نظر او می‌توان سعادت را از فضیلت جدا ساخت (Foot, 2001, 98). فوت برای اثبات مدعای خویش این پرسش را مطرح می‌کند که چگونه است که گاهی اوقات برای فضیلت‌مند شدن ضروری است که سعادت قربانی شود؟ و چگونه است که به نظر می‌رسد سعادت یا خوش بختی می‌تواند از طریق شرارت نیز به دست آید؟ (Ibid, 81-82).

فوت در تأیید نظر خود به گفته ویتگنشتاین اشاره می‌کند که بیان داشته است زندگی فوق‌العاده‌ای داشته است. از نظر فوت یقیناً منظور ویتگنشتاین این نبوده است که وی زندگی فضیلت‌مندان‌ای داشته است. مطمئناً او زندگی فضیلت‌مندان را منشأ و منبع سعادت محسوب نمی‌کرده است. در واقع او همه چیز را همان طور که هست دیده و شر اخلاقی را هم به عنوان بخشی از زندگی طبیعی خویش قلمداد می‌کرده است. ارسطو هم (در کتاب اول نیکوماخوس) هنگام تعریف سعادت به فعالیت نفس مطابق با فضیلت، بر این نکته تأکید می‌کند که برای اینکه زندگی یک فرد سعادت‌مندانانه تلقی شود، علاوه بر فضایل، نیازمند ملاحظه امور مهم دیگری نیز هستیم، سپس ارسطو پادشاه تروا یعنی پریما (prima) را مثال می‌زند که با وجود بدشانسی‌های بزرگی که در غارت شهرش واز دست دادن پسرانش نصیبش شد، فضیلت‌مندانانه عمل کرد، و

سعادت خود را قربانی فضایل اخلاقی‌اش کرد. در حقیقت با اینکه پریما فضیلت‌مندان عمل کرد، ولی سعادت برای وی حاصل نیامد.

فوت بار دیگر به این سوال بازمی‌گردد که ارتباط بین فضیلت و سعادت چیست؟ تا چالشی رادر این خصوص مطرح کند مبنی بر این که چه بسا کسانی مدعی شوند که شخص شرور و فاقد فضایل نیز می‌تواند زندگی بی‌نهایت شادی داشته باشد. فوت در این خصوص به زندگی یک افسر نازی به نام گوستاو واگنر اشاره می‌کند که در طول جنگ جهانی به دستور هیتلر انسانهای زیادی را در اتاقهای گاز به قتل رسانده و در عین حال اظهار می‌کرده است که از این کارش لذت می‌برده است. وی بعد از جنگ جهانی دوم در کشور برزیل اقامت گزیده و ظاهراً زندگی بسیار شاد و سعادت‌مندانهای داشته است. در این خصوص فوت بر این باور است که این شخص حقیقت را نگفته است، زیرا به لحاظ طبیعی ناقص بوده است. در واقع از آنجا که او فاقد فضیلت مهربانی بوده، نمی‌توانسته زندگی سعادت‌مندانهای داشته باشد. در حقیقت از نظر وی در تفکر اخلاقی ما ترکیب سعادت و شرارت مجاز نیست، زیرا خیر بشری (human good) متعلق به کسانی است که صاحب فضایل‌اند، پس خیربشری چیزی است که انسانهای فاضل، در خوب عمل کردن به آن نائل می‌شوند؛ بنابراین نمی‌توان ترکیب سعادت و شرارت را پذیرفت (Ibid, 90-92).

فوت در ادامه این پرسش را مطرح می‌کند که مابه هنگام سخن گفتن از خیر بشری، در واقع امر از چه چیز صحبت می‌کنیم؟ آیا اصولاً می‌توان از مفهوم نامحدود خیر بشری سخن به میان آورد؟ از نظر فوت ما تنها می‌توانیم از مفهوم شکوفندگی بشری (human flourishing) سخن بگوییم که در مورد نوع انسان معنای خیلی خاصی دارد. برای بحث در خصوص مفهوم شکوفندگی انسانی باید از مفهوم سود یا منفعت آغاز کرد که از نظر فوت شامل همه تغییرات سودمند در یک موجود زنده است که وی را در مقابل آسیب خارجی حفظ می‌کند. بنابراین گام اول برای رسیدن به معنایی درست از سعادت، بحث از سودمندی فضایل در ارتباط با انسانهاست که موجب می‌شود ترکیب شرارت و سعادت را به ذهنمان راه ندهیم. در واقع اگر بدانیم که فضایل اخلاقی برای انسانها سودمندند، هیچ‌گاه رسیدن به شکوفندگی و اودایمونیا را از طریق رذایل ممکن نمی‌دانیم. همچنین از آنجایی که مفهوم شکوفندگی ارتباط مستقیمی با سعادت انسان دارد، در نتیجه برای فوت همانند ارسطو، سودمند بودن فضایل پل ارتباطی میان انسان و سعادت وی قلمداد می‌شود. فوت در اهمیت فضایل جهت شکوفندگی انسانی چنین بیان می‌دارد که مردان و زنان نیاز دارند تا مبتکر و خلاق و کوشا باشند و در رسیدن به اهداف

خود استقامت ورزند نه فقط آن اندازه که قادر به تهیه مسکن، لباس و غذایی برای خودشان باشند، بلکه همچنین در پیگیری اهداف بشری، داشتن عشق و دوستی و نظایر آن نیازمند به فضایل هستند.

نقش فضایل اخلاقی در شکوفندگی انسانی

فوت همانند ارسطو در بحث از فضایل و شکوفندگی انسانی بر جنبه زیست‌شناختی آنها تکیه دارد. از نظر فوت اطلاق خوبی (goodness) بر فضایل انسانی همانند اطلاق خوبی بر گیاهان و حیوانات است. از دیدگاه وی زمانی می‌توان بر گیاهان و حیوانات خوبی را اطلاق کرد که ناقص نباشند. مطابق دیدگاه وی در موجودات زنده ویژگی‌ها، توانایی‌ها و فعالیت‌هایی وجود دارد که می‌توان بر آنها اطلاق «خوب» کرد. وی این ویژگی‌ها را *ضروریات ارسطویی* می‌نامد، اصطلاحی که آن را از الیزابت آنسکومب وام گرفته است. برای مثال ریشه‌های ضخیم برای گیاهان، ساختن آشیانه برای پرندگان، شکار و صید برای گرگها و آموزش شکار به توله‌ها برای شیرها امری ضروری است (Ibid, 15). در مقابل زمانی یک موجود زنده ناقص تلقی می‌شود که ویژگی و رفتاری را فاقد باشد که آن ویژگی و رفتار خاص آن نوع بوده و در رشد، صیانت ذات یا فرآیند تولید مثل آن موجود زنده، یا اجتماعی که عضوی از آن است مثل گل، رمه، دسته و امثال آن نقش داشته باشد (Ibid, 30). هنگامی که موجودی فاقد ویژگی‌ای باشد که مختص به نوعی که تحت آن قرار دارد نبوده و برای آن ضروری نباشد، به موجب آن ناقص تلقی نمی‌شود. برای مثال از جمله ویژگی‌های درخت بلوط این است که برگ‌هایش در باد خش‌خش کنند، اما اگر برگ‌های یک درخت بلوط در باد خش‌خش نکند این نقص برای او نیست. در مقابل درختان بلوط بنا بر خصلت، ریشه‌های ضخیم و محکمی دارند. در نتیجه نداشتن این ویژگی برای یک درخت بلوط نقص محسوب می‌شود چرا که درختان بلوط برای رشد، صیانت ذات و نظایر آن نیازمند چنین ریشه‌هایی هستند (Ibid, 33).

به طور کلی می‌توان گفت که خوبی و بدی (نقص) طبیعی در خصوص گیاهان و حیوانات اساساً بستگی به فرم و شکل حیات آنها دارد (Ibid, 34). حال اگر بیان احکام هنجاری طبیعی در خصوص گیاهان و حیوانات امکان‌پذیر باشد، چرا در خصوص انسانها نباشد. یقیناً در خصوص انسانها می‌توان از این حکم که «انسانها دارای دو پا هستند» نتیجه گرفت که شخص یک پا ناقص است. اما آیا می‌توان گفت انسانی که تمایل ندارد اخلاقی عمل نماید ناقص است؟ پاسخ فوت مثبت است، چرا که برای مثال می‌توان گفت وفای به عهد نیازی ضروری برای حیات

حیواناتی اجتماعی همچون ما انسانها است و در نتیجه وجهی ضروری برای اشکال اجتماعی حیات ما انسانها است که بقاء، تولید مثل و قابلیت زیست بهتر را به شیوه‌ای طبیعی برای ما فراهم می‌سازند. از این حیث می‌توان گفت شخصی که تمایل ندارد وفای به عهد کند به نحوی از انحاء ناقص است؛ یعنی در خصوص او امور آنگونه که باید باشند نیست همچنانکه در خصوص یک گربه سه پا نیست. پس بطور خلاصه می‌توان گفت که معنای واژه‌های خوب و بد در مورد گیاهان، حیوانات و انسانها هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارد (Ibid, 42-46). در واقع می‌توان گفت خوبی اخلاقی زیر مجموعه‌ای از خوبی طبیعی است که با اراده، عقلانیت عملی و فضایل ما انسانها در ارتباط است (Ibid, 39). از آنچه که گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که فوت نیز همانند ارسطو فضایل را به عنوان ویژگی‌هایی عینی و واقعی جهت دستیابی به شکوفندگی امری ضروری می‌داند. از نظر وی فضایل برای انسانها سودمند بوده و انسانها نمی‌توانند بدون وجود فضایی همچون شجاعت، اعتدال، حکمت، عدالت و احسان به کامیابی دست یابند. به همین دلیل انسان دلیلی عقلانی برای پیگیری فضایل و پرهیز از رذایل دارد (Ibid, 216). از نظر فوت حیات جمعی به عنوان امری ضروری برای حیات نوع انسان، بدون فضایی همچون صداقت، وفاداری، انصاف و نوع دوستی و... امکان‌پذیر نیست (Ibid, 44-45). به باور فوت از آنجا که فضایل اخلاقی برای ادامه حیات اجتماعی انسان ضروری بوده و او در برقراری ارتباط با دیگران نیازمند آنهاست، از کارکردها و ویژگیهای خاص انسان محسوب می‌شوند.

اما سوال اینجاست که فضایل برای چه کسی یا کسانی سودمندند، برای کسانی که صاحب فضیلت‌اند یا برای کسانی که باید نسبت به آنها فضیلت‌مندان رفتار شود؟ در مورد برخی فضایل پاسخ روشن است، شجاعت، اعتدال و حکمت هم برای کسانی که واجد آنها هستند سودمندند و هم برای دیگران. بر همین قیاس نقص‌های اخلاقی مثل غرور، خودبینی، دنیاپرستی، حرص و طمع هم برای صاحبانشان مضرند و هم برای دیگران. اما در خصوص برخی دیگر از فضایل همچون احسان و عدالت از زمان افلاطون یا حتی قبل از او اختلاف نظر وجود داشته است. البته فوت معتقد است از آنجایی که اینگونه فضایل مستقیماً با آسایش و رفاه دیگران در ارتباط‌اند و از آنجایی که چه بسا لازم باشد شخص متصف به این فضایل، امیال و خواسته‌های خویش را به خاطر آنها قربانی کند، به نظر می‌رسد اینگونه فضایل برای صاحبانشان مضر و برای دیگران مفیدند (Ibid, 1978, 1-2).

اما انسان علاوه بر این فضایل، ویژگی‌های دیگری نیز دارد که برای او مفیدند. برای مثال ویژگی‌های بدنی مثل سلامت یا توان جسمی و یا قوای ذهنی‌ای مثل حافظه و تمرکز ذهن. برای تمایز نهادن بین این ویژگیها و فضایل، شاید بتوان گفت که هرچند سلامت و توان بدنی کمالات بدن و حافظه و تمرکز ذهن کمالات ذهن ماهستند، فضایل با اراده (will) ما انسانها در ارتباط هستند. معنای این سخن این است که از طریق نیات یک شخص است که ماصصلت‌های اخلاقی او را مورد ارزیابی قرارمی دهیم. بنابراین اگر شخص کاری انجام دهد که از سر اراده نباشد، دراین صورت به ارزیابی ما از فضایل او ارتباطی نخواهد داشت (Ibid, 3).

نقد مفهوم شکوفندگی در آراء فوت

یکی از مهم‌ترین اشکالاتی که متوجه توصیف فوت از مفهوم شکوفندگی است، مشکل ابهام است که منتقدان چندی بدان اشاره داشته‌اند. از نظر برخی، تبیین فوت در باب ارتباط میان شکوفندگی و سعادت انسان واضح و آشکار نیست. در واقع معلوم نیست که چرا ما انسانها برای شکوفا شدن نیازمند فضایل هستیم. هر چند فوت بر اهمیت فضایل اخلاقی و نقش آنها در شکوفندگی انسان تاکید دارد، با این حال در کتاب خیرطبیعی، تبیین کاملی از اینکه چرا فضایل برای شکوفندگی انسان ضروری هستند ارائه نمی‌دهد و صرفاً بیان می‌دارد که فضایل برای اموری همچون برقراری ارتباط با دوستان، آشنایان و همسایگان ضروری‌اند. اشکالی که در این خصوص بر فوت وارد است این است که می‌توان مدعی شد انسانها می‌توانند با وضع قوانین اخلاقی در یک جامعه خاص به طرز مطمئن به همه اهداف خود نایل شوند بدون اینکه نیازی به فضایل اخلاقی باشد. در واقع در حالی که افراد زیادی هستند که فاقد فضایی مثل عدالت، شجاعت و اعتدال هستند، ولی در عین حال پیوندهای خانوادگی و دوستانه خود را حفظ می‌کنند، چرا که بر اساس ضوابط و معیارهای اجتماعی رفتار می‌کنند. در حقیقت انسانها می‌توانند پیوندهای خانوادگی و دوستانه خود را از ترس اینکه مبادا دوستان و خانواده آنها را ترک کنند، حفظ کنند. هر چند اغلب بین آنچه که افراد فکر می‌کنند درست است و آنچه خانواده و دوستان شان درست تلقی می‌کنند، اختلاف نظر وجود دارد، با این حال افراد می‌توانند با پیروی از قوانین اجتماعی به عدالت و انصاف دست یابند. بنابراین به نظر می‌آید فضیلت‌مند بودن نیست که عامل برقراری عدالت و انصاف در جامعه است بلکه ترس از رسوایی یا مجازات است که باعث برقراری عدالت در جامعه می‌شود (Lemos, 2007, 47).

به نظر می‌آید تبیین ارسطو در این خصوص مشکل تبیین فوت را ندارد. در تبیین ارسطو شخصی که اراده‌ای قوی برای آراسته شدن به زیور فضایل را دارد، مشکلی برای انجام عمل صواب یا درست ندارد. البته ارسطو میان انسانهای فضیلت‌مند و انسانهایی که صرفاً کارهای صواب انجام می‌دهند تمایز قائل می‌شود (اخلاق نیکوماخوس، ۱۳۷۸، ب۱۱۴۵). از نظر ارسطو انسانها می‌توانند بر اساس کارهای درستی که انجام می‌دهند، درستکار محسوب شوند حتی اگر فاقد فضیلت باشند. بنابراین نه فضایل به سادگی وضعیت قابل اعتمادی را برای انجام افعال صواب فراهم می‌آورند و نه برای دست یابی به اهدافی که فوت لیست کرده است، ضروری هستند. همچنین از نگاه ارسطو همه بر این امر توافق دارند که ما به خاطر داشتن یک زندگی خوب، فضایل را به کار می‌گیریم، با این حال در این که چه چیز این زندگی خوب را تشکیل می‌دهد، بین ماتوافق وجود ندارد. (همان، آ-۱۰۹۵). از نظر ارسطو زندگی خوب در یک زندگی عاقلانه و نیز انجام اعمال براساس فضایل شکل می‌گیرد. در مورد زندگی عقلانی ارسطو بیان می‌دارد که فعالیت عقلانی به دو صورت نظری و عملی است. از نظر ارسطو بهترین حالت، داشتن یک زندگی خداگونه (Godlike) است، که شامل انجام کارهای صواب، نمایش فضایل و انجام افعال عقلانی است که همگی آنها از طریق تأمل فلسفی ممکن می‌گردند. اما راه دیگری نیز برای خوب زندگی کردن وجود دارد و آن عمل کردن مطابق عقل عملی است. ما عقل عملی را به طور ارادی و به هنگام تصمیم در خصوص انجام کارها به کار می‌بریم. ارسطو بر این باور است به دلیل اینکه امکان بهترین نوع زندگی برای همگان وجود ندارد، ما می‌توانیم به کمک عقل عملی، خوب زندگی کنیم. بنابراین از نظر ارسطو فضایل اخلاقی مثل عدالت، بخشش و اعتدال برای عمل کردن مطابق عقل عملی ضروری هستند. در مورد شخص فضیلت‌مند، رفتار فضیلت‌مندانه تنها انجام عمل درست نیست. بلکه انجام عمل درست، در زمان درست و به شیوه درست و همراه با استدلال درست است؛ این یعنی به کارگرفتن عقل عملی، زیرا اودایمونیا نیازمند نمایش مزیت‌های عقل عملی است (Lemos, 2007, 49-50). بنابراین از دیدگاه ارسطو زندگی خوب، زندگی‌ای همراه با انجام کار خوب بر اساس عقل عملی و نیز لذت بردن از انجام اعمال عقلانی است که برای داشتن چنین زندگی‌ای فضایل لازم و ضروری اند. بنابراین از نظر ارسطو شخص فضیلت‌مند با به کارگیری عقل عملی، از زندگی لذت می‌برد. در واقع عقل عملی‌ای که به سمت عمل درست هدایت می‌کند، اگر مطابق با فضایل باشد، لذت بردن از زندگی را به دنبال خواهد داشت. بنابراین شکوفندگی انسانی نیازمند بکارگیری خوب عقل عملی است. از این حیث است که فضایل برای شکوفندگی انسان امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر هستند.

انتقاد دیگری که به دیدگاه فوت وارد است این است که آیا اصولاً می‌توان در واقع، خیر حیوانات را مشخص و معین کرد یا خیر؟ فوت خیر حیوانات را در میزان دستیابی آنها به اهداف و اموری همچون رشد فردی، صیانت ذات و تولید مثل موفقیت‌آمیز و نظایر آن ارزیابی می‌کند. این در حالی است که در سالهای اخیر اندیشمندان حوزه‌های مختلف از جمله زیست‌شناسی، دامپزشکی و غیره برخی از اهداف برشمرده شده از سوی فوت در مورد حیوانات را نادیده گرفته و از سوی دیگر به اموری اشاره دارند که نزد فوت و کسانی همچون هرست هاوس که به شدت تحت‌تاثیر فوت است، مطرح نیست. حال پرسش این است که آیا می‌توان خیر حیوانات را به سادگی و آنطور که فوت بیان می‌دارد مشخص کرده تا از این طریق بتوانیم خیر انسانها را معین کنیم (Copp & Sobel, 2004, 534-535).

با فرض اینکه اهداف برشمرده شده از سوی فوت مثل رشد فردی، صیانت ذات، تولید مثل موفقیت‌آمیز و نظایر آن را اهداف مشترک همه موجودات زنده تلقی کنیم، باز این اشکال متوجه فوت است که در خصوص برخی حیوانات نمی‌توان مدعی شد که تمامی اهداف به نحو سازگاری قابل پی‌گیری از سوی حیوانند. برای مثال در خصوص برخی از حیوانات تولید مثل موفقیت‌آمیز چه بسا با پی‌گیری صیانت ذات از سوی حیوان در تعارض باشد و یا بالعکس. بنابراین اگر اهداف برشمرده شده از سوی فوت را مشترک میان همه موجودات زنده تلقی کنیم، معلوم نیست که در موقع بروز تعارض دنبال کردن کدام هدف، عملی صواب از سوی آن موجود زنده است و او را به سوی شکوفندگی‌اش سوق می‌دهد. در مورد انسان نیز ما با کثرت اهداف و در نتیجه سرگردانی در پی‌گیری اهدافی که ما را به شکوفندگی مان هدایت می‌کنند، مواجه هستیم، که در این خصوص تبیین دقیق و قانع‌کننده‌ای در آراء فوت وجود ندارد (Copp & Sobel, 2004, 535).

بر خلاف فوت، ارسطو خیر انسان را در دستیابی او به اودایمونیا می‌داند و نه دستیابی به انواع اهداف. هرچند دستیابی به اودایمونیا چه بسا نیازمند خیرهای کثیری مثل دوستی، شهرت، ثروت، سلامتی و غیره باشد، با این حال ارسطو مصداقی برای خیر بشری تعیین نمی‌کند. از این حیث مسئله تناقض بین اهداف که نظریه فوت با آن روبروست، در نظریه ارسطو مطرح نمی‌شود. در عوض ارسطو تبیین دقیق و واضحی از خیر بشری و چگونگی دستیابی به آن ارائه می‌دهد. از نظر ارسطو اشتغال فضیلت‌مندانه قوای عقلانی ما هرگز قربانی تعقیب اموری همچون ثروت، شهرت و نظایر آن نمی‌شود. ارسطو دلیل روشن و قابل دفاعی برای حصول خیر بشری از طریق فعالیت عقلانی ارائه می‌دهد. وی بیان می‌دارد که خوبی یک چیز با توجه به

ویژگی یا ویژگیهای اختصاصی آن تعیین می‌شود. از این رو می‌توان گفت که چاقو خوب است وقتی که خوب می‌برد و چشم خوب است وقتی که خوب می‌بیند و... حال از آنجایی که ویژگی خاص انسان، فعالیت عقلانی اوست، بنابراین خوبی انسان بر اساس به کارگیری قوای عقلانی‌اش سنجیده می‌شود (اخلاق نیکوماخوس، ۱۳۷۸، آ ۱۱۴۷).

اشکال دیگری که از سوی برخی منتقدان به نظریه فوت وارد شده است این است که فوت خیر موجودات زنده را تحکمی و بدون ارائه هیچ دلیل و برهانی تنها بر اساس عضویتشان در نوعی که تحت آن واقع شده‌اند معین و مشخص می‌سازد. این در حالی است که موجودات زنده تنها اعضای نوعی که تحت آن قرار می‌گیرند نیستند بلکه آنها اعضای قلمرو بزرگتری به نام جنس و نیز قلمرو کوچکتری یعنی انواع فردی و گروهی نیز هستند. حال سوال این است که اگر قرار است خیر انسانها از طریق خیر دیگر موجودات زنده تعیین شود، چرا خیر آنها تنها از طریق نوع انسان تعیین می‌شود نه طبقات بالاتر یا پایین‌ترشان؟ (Lemos, 2007, 50-55). انتقادات دیگری به دیدگاه فوت وارد است که به دلیل اطاله کلام از ذکر آنها خودداری می‌شود.

نتیجه

خانم فیلیپافوت در تئوری اخلاقی‌اش متأثر از ارسطو است و دیدگاه اخلاقی خود را تفسیر دیدگاه ارسطو می‌داند و از این حیث در زمره نوارسطوئیان قرار می‌گیرد. فوت در دیدگاه طبیعت‌گرایانه خود بیشتر بر جنبه زیست‌شناختی دیدگاه اخلاقی ارسطو تأکید کرده است. از نظر فوت رسیدن به سعادت یا اودایمونیا که می‌توان از آن به عنوان شکوفندگی انسانی تعبیر کرد، ارتباط مستقیمی با ساختار بیولوژیکی انسان دارد، یعنی انسان وقتی به شکوفندگی نائل می‌شود که به لحاظ زیست‌شناختی در سلامت کامل باشد که آن هم شامل سلامت جسم است و هم سلامت نفس. از نظر فوت داشتن فضایل برای انسانها امری ضروری است و کسی که نمی‌تواند یا نمی‌خواهد فضیلت‌مندانه عمل کند به لحاظ طبیعی ناقص است. به همین خاطر مفهوم خوبی در مورد انسانها به هنگام ارزیابی اعمال اخلاقی‌شان، همان معنایی را دارد که در ارزیابی سایر موجودات زنده به کار می‌رود. دیدگاه فوت از این حیث که بر مفهوم هنجاریت طبیعی تکیه دارد که طبق آن ما انسانها برای شکوفا شدن می‌باید اخلاقی شویم، بدیع و ابتکاری است. اما از این جهت که بطور افراطی روی جنبه زیست‌شناختی انسان تمرکز داشته و کمتر روی سایر ویژگیهای اختصاصی او تکیه دارد نسبت به دیدگاه ارسطو دارای ابهامات فراوانی است و نقدهای جدی‌ای متوجه آن است. همانطور که برخی اشاره داشته‌اند فوت مفهوم

طبیعت را از عالم حیوانات بدون هیچ تغییری به عالم انسانها می‌آورد و از شأن خاص انسان که او را از عالم طبیعت به واسطه داشتن قوه تعقل متمایز ساخته، غفلت می‌ورزد.^۷ این به این دلیل است که فوت در تبیین خودش از شکوفندگی انسانی بیش از حد بر طبیعت غیر انسانی تکیه دارد. از این حیث است که حتی در باب ماهیت عقل عملی به تاثیر از کویین در مقاله "عقلانیت و خیر انسانی" معتقد می‌شود که گفتن این مطلب که عقلانیت تعیین بخش خوبی اخلاقی است، سُرنا را از سر گشاد آن زدن است. در واقع عکس این مطلب درست است، یعنی اینکه خوبی اخلاقی به عنوان یک واقعیت طبیعی، شرط ضروری عقلانیت عملی در ما انسانهاست (Foot, 2001, 63). در جای دیگری فوت بیان می‌دارد که ما نباید گمان کنیم که اخلاق می‌باید آزمون عقلانیت را از سر بگذرانند بلکه عکس این مطلب درست است، یعنی عقلانیت است که می‌باید مورد آزمون اخلاق واقع شود (Ibid, 2003, 47). همان طور که مشاهده می‌شود فوت عقل عملی در انسان را هم به طبیعت مشترک میان انسان و حیوان برمی‌گرداند. این همان نقطه‌ای است که فوت را از ارسطو جدا ساخته و زمینه‌ای می‌شود برای طرح اشکالاتی جدی بر دیدگاه فوت.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- اصطلاح *eudaimonia* (سعادت)، به همراه واژه‌های *arête* (فضیلت) و *phronesis* (حکمت عملی) مفاهیم اصلی و کلیدی در اخلاق یونان باستان‌اند.
- ۲- امروزه در اخلاق از گرایش جدیدی با عنوان اخلاق شکوفندگی (Flourishing Ethics) نام برده می‌شود که نه تنها در تعارض و تقابل با مکاتب و نظریه‌های اخلاقی سنتی نیست، بلکه حتی به فهم بهتر آنها نیز کمک می‌کند. این گرایش جدید که دارای ریشه‌های عمیق ارسطویی است، با فهم علمی روز از زندگی، طبیعت و ماهیت انسان و جهان پیوندی عمیق دارد از این رو توان حل بسیاری از مسائل اخلاقی نامتعارف را داشته و ابزارهای جدیدی را برای مقابله با چالش‌های اخلاقی آینده فراهم می‌آورد. اخلاق شکوفندگی به دو قسم کلی تقسیم می‌شود: الف) اخلاق شکوفندگی انسان‌محور (Human-centered flourishing ethics) که منحصراً روی موجودات انسانی تمرکز دارد؛ ب) اخلاق شکوفندگی عام (General flourishing ethics) که موضوع آن همه موجودات طبیعی عالم از جمله انسان است. برای اطلاع بیشتر ر.ک: Charles Taylor, *A Secular Age* (2007), Harvard University Press.
- ۳- آقای عزت‌الله فولادوند در ترجمه کتاب ارسطو، نوشته مارتا نوس باوم، اصطلاح flourishing را به شکوفندگی ترجمه کرده است.
- ۴- فیلیپا فوت متولد ۱۹۲۰، یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان مدافع اخلاق فضیلت است که در نوامبر ۲۰۱۰ دارفانی را وداع گفت. از جمله مهمترین آثار اخلاقی وی می‌توان به کتاب‌های *فضایل و رذایل* (۱۹۷۸) و *خیر طبیعی* (۲۰۰۱) اشاره کرد. کتاب اخیر مهمترین اثر اخلاقی وی به شمار می‌آید.
- ۵- خود ارسطو هم چنین می‌کند و چنین استفاده‌ای از این اصطلاح در محاورات افلاطونی بسیار شایع است.
- ۶- ارسطو نیز معتقد بود می‌توان صاحب فضیلت بود اما سعادت‌مند نبود (اخلاق نیکوماخوس، ۳۲ب ۱۰۹۵).
- ۷- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: John McDowell (1998), "Two Sorts of Naturalism", in *MIND, VALUE AND REALITY*, Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts and London, England, pp.166-197.

منابع

- اوکانر، دی. جی. (۱۳۷۷)، *ارسطو*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران نشر کوچک.
- ارسطو. (۱۳۷۸)، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمدحسن لطفی تبریزی، تهران، انتشارات طرح نو.
- (۱۳۶۹)، *درباره نفس*، ترجمه علی‌مراد داوودی، تهران، انتشارات حکمت.
- استیس، والتر ترنس. (۱۳۷۷)، *دین و نگرش نوین*، ترجمه احمدرضا جلیلی، ویراسته مصطفی ملکیان، تهران، انتشارات حکمت، چاپ اول.
- کوپر، جان ام. (۱۳۷۸)، *"یونان باستان"*، در *تاریخ فلسفه اخلاق غرب*، ترجمه حمید شهریاری، قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
- Bynum, Terrell Ward (2006), "Flourishing Ethics", *Ethics and Information Technology* 8:157-173.
- Coop, D. and Sobel, D. (2004), "Morality and Virtue : An Assessment of Some Recent Work in Virtue Ethics", *Ethics* 114, pp.514-554.
- Foot, Philippa (1978), *Virtues and Vices*, Berkeley, CA: University of California Press.
- Foot, Philippa (2001), *Natural Goodness*, oxford: oxford University Press.
- Foot, Philippa (2003), "The Grammar of Goodness: An Interview with Philippa Foot", by Alex Voorhoeve, *Harvard Review of Philosophy* XI: 32-44.
- Griffin, J.P. (1998), "Happiness", *Encyclopedia of Philosophy*, University of Stanford Press.
- Hursthouse, R. (1999), *On Virtue Ethics*, Oxford University Press.
- Lemos, John (2007), "Foot and Aristotle on Virtues and Flourishing", *Philosophia* 35, pp.43-62.
- McDowell, John (1998), *"Two Sorts of Naturalism"*, *MIND, VALUE AND REALITY*, Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts and London, England, pp.166-197.
- Parry, Richard, D. (1992), "Eudaimonia", Becker, Lawrence. C. (ed.), *Encyclopedia of Ethics*, New York: Garland Publishing.
- Taylor, Charles (2007), *A Secular Age*, London, UK : The Belknap Press of Harvard University Press.
- Yankins, Edward, W. (2003), "Aristotle, Human Flourishing and the Limited State", *Le Quebecois Libre(webzine)*, Montreal, 22 November 2003, No. 133.